

الف

أبرت = فریب؛ کلاهدردار؛ أبرت ذئد = فریب دادن؛ کلاهدرداری کردن؛ تو قرا مو ~ داد = برادر تو مرا فریب داد؛ ~ خیداو = فریب خوردن؛ تو مو ~ خه ذهذے، تو خُبث ~ خهرے = اگر تو مرا فریب میدهی، تو خودت فریب میخوری.م. فهند، فریب.

أبره = قسمت پیشروی (قسمت بیرونی) پارچه لباس، ابره بیرونی (مثال: بالاپوش، گلیم، چین)؛ مو چپهن ~ کونه سُذج = ابره بیرونی چین من کهنه شده است؛ ~ تیژداو = تبدیل کردن ابره بیرونی لباس؛ مو پوسستین = تَهژ أم = ابره بیرونی پوسستین خود را باید تبدیل کنم.م. رُوی.

أبرپشُم، فرپشُم = ۱- ابریشم، پارچه ابریشم؛ ~ ته جهلد خُغ نه سؤد = پارچه ابریشم زود پاره نمیشود؛ ۲- ابریشم، نخ ابریشم؛ دوسک فرپشُم مورد دهک، تاقے آنخهم = کمی نخ ابریشم بمن بده، کلاه بدوزم.

أبرپشُمین = ابریشمی؛ مو-ند-پن ذو ~ کُرته = من دو پیراهن ابریشمی دارم؛ ~ کتیل خورد کن = بالاپوش ابریشمی برای خود جور کن (جرمنی: کتیل).

أبرے دَخ = هوای ابری.

أبرے = ابری.

أیش = سیاه، نیگر.

أبله گرے، أبلگے = ابله گری، ابلگی.

أبله = ابله.

أبوالهول = ترسناک، سهمناک.

أبوبهک (بیهک) = عدد (پرنده).

أبیره (نپیره) = نواسه.

أبنبتاو = قرت کردن.

أبین (أبینارج، أبیننرخ، أبین پن) = امباق، (تاجیکی: باغچن).

أپویکلا، أپویکلا = مطلق برهنه، پای لچ.

أتوم = اتوم.

أثج = یک مشت علف.

أثر = اثر، نشان، جای پا یا دست.

أثرتاو = دادن، دراز کردن.

أجارت ذئد = اجازه دادن.

أباته = ۱- احمق، دیوانه؛ یو ~، هر چیز وے غنق تے یاذد، یو لهقت = او احمق است، هر چیزیکه به زبانش می آید، میگوید؛ ۲- حماقت، پوچ؛ بشهند گهیت دے نه فهمت، ~ مه لؤف = اگر گپ خوب را نمی فهمی، گپ پوچ را نزن؛ احمقانه؛ تو-ند تو کار ~ = کار تو احمقانه است؛ ۳- بی فایده، بیهوده؛ وُز أم اباتهت سؤت، نه فرود أم وے = من بی فایده رفتم، او را پیدا نکردم.م. خَپچه.

أباخ = احمق، بی فکر، تنبل؛ ~ آدم قتے قین کار چیداو = کار کردن با آدم احمق مشکل است؛ یو آپ ~، خو پولے بنسچ = او آدم بی فکر است، پول خود را گم کرده است.م. فهاوک، فاوا، ساذه. أباخے = حماقت، بی فکری، تنبلی؛ اس وے أباخے بین فُگت خَبر سؤت = از بی فکری او همه خبر شدند.

أبال، أپال = اسفناک، غریب، بدبخت، ضعیف.

أبتدا = ابتدا.

أبتر = تنبل.

أبتر = تنبل؛ عَجَب ~ بجهت تو ئی! = تو عجب بچه تنبل استی! م. شُم، تَمبل.

أبترے = تنبلی.

أبجد خون = ابجد خوان، کسیکه خواندن را نو یاد میگیرد، کم سواد.

أبجد = ابجد (حساب قدیم عربی).

أبدے = ابدی، دائمی؛ ~ کار = کار ابدی؛ تَمه نوم ته ~ رست = نام شما ابدی می ماند.

أبدسؤت = دستکش؛ ~ ته اس بنسیج-پوست کِنپن = دستکش "أبدسؤت" را از پوست گاو جور میکنند؛

مو ~ گچود؟ = دستکش های من چی شدند؟

أبر، ج. أبرپن = ابر، ابر ها.

أبرت ذهذیج = فریب کار؛ أبرت ذهذیج تے مو خُپم مه ذبدا! = من از فریب کار نفرت دارم (چشم

من فریب کار را نبیند!).

أبرت ذئد = فریب دادن.

اِجَازَت زَبْنِت = اجازه گرفتن.
اِجَازَت = اجازه؛ ساو ~ تلهب خو-رد=برو برای خود اجازه بگیر؛ وَم تو یخ-ارد-اُم نُر ~ نَقِشَت = امروز برای خواهرت اجازه نامه نوشتیم؛ اِجَازَت دَنَد = اجازه دادن؛ ~ مو-رد دَهذ، وُز نَقَلِے کِن اُم = برایم اجازه بده من گپ بزنم؛ تیداو ارد ~ وُز تمه رد دهم = برای شما اجازه رفتن میدهم؛ مو-رد ~ ده خو، پے دے قَسَتین انجهم = برایم اجازه بده تا همراهیش قوشتی بگیرم.
اُجَبَت، **اُجَبَت** = اسناد؛ خو ~ بن مو رد دِقَبَس = اسناد های خود را بمن نشان بده.
اِجْتِمَائِے = اجتماعی؛ احوالے اِجْتِمَائِے = موقعیت اجتماعی.
اُجَبِے، **اُجَبَتِے** = مستند؛ اُجَبَتِے فیلم = مستند.
اُجَداد = اجداد، بابا و نیکان.
اِجْرَا، **بِجْرَا** = اجرا؛ وِبَق پلهن غَل نا اجرا = پلان شان هنوز اجرا نشده؛ اجرا چ. = اجرا ک.؛ آگه پد خو شَرط ~ خه نه کِبَسَت، مَأَش ته وے خبز اند بَسَرَمَنده ساو اُم = اگر او وعده خود را اجرا نکند، ما نزد او شرمنده میشویم؛ اجرا س. = اجرا ش.؛ مو-ند مو کار ~ سُنَت = کار من اجرا شد.
اِجْرَائِے، **اِجْرَائِے**، **بِجْرَائِے** = ۱- اجراییه؛ ۲- مسوول اجراییه؛ ضیا وے اجراییه قَتے توید = ضیا همراهی مسوول اجراییه رفت؛ اجراییه ته صَبَا یازد = مسوول اجراییه صباح می آید.
اُجَل = اجل، هنگام، زمان.
اُجَبِے = اجنبی، بیگانه.
اِجْنَه = دیوانه، روی خشن، قوه نا پاک، بی عقل.
اِچَت، **اِچَت** = هیچ.
اِچْگَه = دیگر، هنوز.
اِچِن، **اِه-بِچِن** = برادرها، رفیق ها، خواهرها.
اِخْتَه خُونَه = اصطبل، آغل خر و اسب.
اِخْتَه = ختنه شده.
اُخْمَنْدِگِے = آموختگی.
اُخْمَهَنَد = آموخته؛ اُخْمَهَنَد چ. = آموختن.
ادب = ادب.
ادوا = سرمایه، دارایی.
ادوار = سرمایه دار، دارایی دار.

ادھبَشخ، **ادھرُخ** = آهن مستطیل شکل که سنگ آسیاب را به چرخش می آورد.
ادیر = چمن.
اَر = در؛ حرف اضافه پیشین با نشان دادن جهت بطرف پاهین استفاده میشود، مانند: ار باغ = در باغ؛ ار ربَنوُن = در روشن؛ ار دریا = در دریا.
ارابه = کراچی بار کشتی.
ارباب = ارباب، در زبان شغنائی ارباب به کسی گفته میشود که زیر فرمان افسقال کار کند.
ارتبل = انجمن کوپراتیفی.
ارثیم = گرد و خاک برف کوچ.
ارثین = گرد، غبار و بادیکه در اثر سرازیر شدن بهمن (برف کوچ) رخ میدهد.
ارخت دریا = دریای ارخت.
ارخت = نام محل در شغنان.
اَرْدَنگ = دیو مانند.
ارذَه = شباهت.
ارذهن، **کهلک** = جویچه.
ارذون (بجوی) = آتشدان.
ارذونجک = میلاریا، عرق سوز.
ارذیبختاو = خواب دیدن.
ارذین = روناس (نام علمی: *Rubia tinctorum*)، برای رنگ کردن تار های پشمی از آن استفاده میشود.
ارذنوج، **ارذنوجک** = پوست درخت برای خوراک حیوانات.
ارریشتاو = خزیدن.
ارزیش = ارزش.
ارزون = ارزان.
ارزونے = ارزانی.
ارژنگ ۱ = نام کتاب پیغمبر مانی نقاش.
ارژنگ ۲ = نام پهلوان توران.
ارژنگ ۳ = نام دیویکه در مازندران همراهی رستم جنگ میکرد و رستم آنرا کشت.
ارغچار = نوع آلوخاکی.
ارقه = پشت.
ارک = قصر، قلعه.
ارَم = آنجا.
ارمون = آرمان، هوس، خواهش.

اره- فیر- هر سه.

اره = اره (اسباب نجاری).

اره‌ی = سه (۳).

ارپد = انجا (طرف پاهین).

اریزم = سیاهی دیگ.

ارزا: ارزا چید = شرم، خجالت، شرم کردن، خجالت کردن.

ارزے: ارزے چیداو = لذت، لذت بردن.

ازل = ازل؛ هر چیزیکه اوا و آخر نداشت، نه اول نه آخر؛ بوده اما کسی خبر نبود، یاد کسی نیست. بسیار قدیم؛ روزے ~ = روز ازل (روزیکه زمان در آن شروع شده)؛ نقاشے ازل = خدا.

ازلے = ازلی، قدیمی.

ازم، ازپد = از آنجا، از انطرف.

ازود، ازودهج = از اینجا، از اینطرف.

ازغال گهر، اشغال گهر = اشغال گر.

ازغال، اشغال = تصرف، اشغال.

ازغال، اشغال = عضو خانواده؛ موندپن مو چید اند خفار ازغال = اعضای خانواده من چهار نفر است.

ازرتاو = تر کردن.

ازردل، ازردر = ازدهار.

ازرخداو = خواباندن (خواباندن کودک...).

ازپیداو = نشستن (چار پایان).

اس که = از کجا.

اس یوندت = از اول، از یکطرف.

اس = از.

اسباب، اسباب، اسباب = حساب.

اسباب = اسباب.

اسبب آبی = اسبب آبی یک جانور پستاندار گیاهخوار ساکن آفریقا است. تنها دو گونه اسبب آبی وجود دارد که در یک خانواده زیستی مستقل به نام اسبب‌آبیان (Hippopotamidae) قرار گرفته‌اند. این دو گونه شامل اسبب آبی معمولی که پس از فیل و کرگدن سومین پستاندار بزرگ خشکی و سنگین‌وزن‌ترین گونه جفت‌سم‌سانان است و اسبب آبی کوتوله که جمعیت کمی دارد و تنها در غرب آفریقا زندگی می‌کند. آن‌ها

جانورانی نیمه آبی هستند که در رودخانه‌ها و برکه‌ها زندگی می‌کنند. این جانوران در درازای روز با ماندن در آب رودخانه یا در گل و لای خود را خنک می‌کنند. این جانوران بزرگ ۶/۲ تا ۴ متر درازا و ۶۶/۱ متر بلند دارند. وزن آن‌ها به‌طور میانگین ۱۳۰۰ کیلوگرم در ماده‌ها و ۱۵۰۰ کیلوگرم در نرها است. وپ.

اسپرم = اسپرم یا زامه به سلول‌های جنسی موجود مذکر می‌گویند که در غده‌های جنسی تولید می‌شود. واژه اسپرم برگرفته از واژه یونانی اسپرما به یونانی (σπέρμα) به معنای دانه یا بذر است. اسپرم یا اسپرماتوزوای بالغ، سلول جنسی (گامت) جنس مذکر در بیشتر جاندارانی است که به روش جنسی بارور می‌شوند. اسپرم تک‌دسته است و برای تحرک خود فروکتوز را که در منی وجود دارد، در میتوکندری‌های خود می‌سوزاند و به انرژی تبدیل می‌کند. در انسان اسپرم در بیضه آغاز به ساخته‌شدن می‌کند و پس از تکامل در اپیدیدیم، با منی از بدن خارج می‌شود. اشکال در ساخت یا آزادسازی اسپرم می‌تواند موجب ناباروری مردان شود. در واقع تولید اسپرم یکی از پیچیده‌ترین و طولانی‌ترین فرایندها در بدن است که با تخصصی شدن سلول‌های جنسی اولیه در دوران جنینی آغاز می‌شود و بعد با اسپرم‌سازی و تمایز اسپرم در بیضه‌ها در دوران بلوغ ادامه پیدا می‌کند. بر پایه برخی پژوهش‌ها تولید اسپرم در همه جانداران به ۶۰۰ میلیون سال پیش برمی‌گردد. تولید اسپرم در همه جانداران تحت تأثیر ژنی به نام بول (به انگلیسی: Boule) است. این ژن در طی تکامل انسان از آغاز تاکنون بی‌تغییر باقی مانده‌است و در همه جانداران وجود دارد. وجود اسپرم برای اولین بار توسط آنتونی فان لیوونهوک و با کمک میکروسکوپ در سال ۱۶۷۷ کشف شد. وپ.

استفا = توبرکلوز شش.

استفا = درد در داخل عضو، توبرکلوز، سرطان. استمنا، مهختاو: پیے خو مهختاو = خودارضایی یا جَلق زدن (همچنین استمنا برای مردان و استیشاه برای زنان) از روش‌های ارضای میل

جنسی است. به عبارت دیگر، خودارضایی به تحریک جنسی اندام جنسی خود، جهت برانگیختگی جنسی یا سایر لذت‌های جنسی اطلاق می‌شود و معمولاً به اوج لذت جنسی می‌انجامد. برای برانگیختگی ممکن است از دست‌ها، انگشتان، اشیاء معمولی و اسباب‌بازی‌های جنسی از جمله لرزاننده یا ترکیبی از همگی استفاده شود. تحریک کردن شریک جنسی با دست همچون انگشت کردن، دست‌کام‌دهی، خودارضایی متقابل، فعالیت‌های جنسی شایعی هستند که ممکن است به‌جای دخول جنسی بکار روند. به‌عبارتی، خودارضایی عموماً به انجام این عمل توسط خود شخص اطلاق می‌شود، اما تحریک آلت توسط فردی دیگر، البته بدون آمیزش جنسی (معمولاً با دست) را نیز نوعی خودارضایی می‌دانند. مطالعات انجام‌شده نشان داده‌است که خودارضایی در هر دو جنس مذکر و مؤنث و در تمام سنین رایج است، هر چند تفاوت‌هایی وجود دارد. بر پایه پژوهش‌های انجام‌شده توسط آلفرد کینزی درباره شیوع خودارضایی، تقریباً صد درصد مردان و سه‌چهارم زنان در دوره‌ای از زندگی خود، دست به این کار زده‌اند. فواید پزشکی و روان‌پزشکی گوناگونی به خودارضایی و نگرش سالم افراد به فعالیت جنسی، نسبت داده شده‌است. هیچ‌گونه رابطه علت-معلولی میان خودارضایی و هرگونه اختلال جسمی یا روانی وجود ندارد. وپ. م. مهختاو: پی‌خو مهختاو. استهر = استر، پارچه آستری برای بالاپوش، کرتی و پتلون. استی مند = دارایی دار. اسفنج = اسفنج. **أسمه** = (نوع گیاه برای رنگ کردن ابرو ها)؛ شابانک، (همچنین: شابانک سالاد، منداب، جرجیر، گحکیز : *Eruca sativa*) یک گیاه خوراکی یک‌ساله است که بومی مناطق مدیترانه، از مراکش و پرتغال تا لبنان و ترکیه و ایران است. سرده (جنس) شابانک در ایران یک گونه گیاه علفی یک‌ساله دارد که معمولاً به صورت

هرز در کشتزارها می‌روید. این گیاه سرمدوست و بلندروز است که همانند گندم دارای انواع پاییزه و بهاره است. برگ‌های شابانک دارای پهنکی بخش‌شده به چند بریدگی عمیق و نامنظم است و گل‌های درشت به رنگ سفید مایل به زرد یا مایل به صورتی با شبکه‌ای از خط‌های ریز به رنگ بنفش دارد. از شابانک در تهیه سالاد بهره می‌گیرند. گل و دانه‌ها و برگ‌های شابانک همگی قابل استفاده هستند. مزه خاص و تند برگ‌های آن برای سالاد و سایر غذاهای سرد مناسب است. شابانک دارای ویتامین ث زیاد و همچنین نیترات زیاد است و به این خاطر نباید روزانه مقادیر زیادی از آن را خورد زیرا ممکن است از میزان نیترات مجاز برای بدن بگذرد. این گیاه در ایران در بلوچستان و نواحی اطراف دریای خزر یافت می‌شود و در برخی کشتزارهای کرمانشاه، آذربایجان، اهواز، بوشهر، تهران، یزد و جندق نیز می‌روید. در قدیم در فارسی، شابانک را کک کوچ هم می‌نامیدند و بدن شترهای دچار شده به جرب را با آن چرب می‌کردند. وپ. **اسه وُل** = مباشر، کنترولر. **اسید** = امسال.

اسیدینج، اسید نینج، اسید نونج = امساله.

اسیر = اسیر.

اشارت، اِشارت = ۱- علامه، اشاره؛ ۲- اشارت دنداو = نشان دادن (با دست).

اِشتِبا = اشتباه.

اَشْتَر = شتر.

اَشْتَرْمُرْغ = شتر مرغ (نوم علمی: *Struthio camelus*).

اِشتِبا = اشتبا.

اَشْرار = اشرار (مفرد شریر)، بدجنس، بدذات، بدعمل، بدکار، بدکردار، تباهکار، خبیث، ستمکار، سنگدل، شرور، شقی، ظالم، مفسده جو، مودی، نابکار. د. اباد. **اَشْکِیلِگِی** = سرگردانی.

اَشْكَبِلْدِي = سرگردان؛ وے بے یارث سِراق نہ چو، ~ یو فُڈ = او را کسی سراغ نکرد، سرگردان بود.
اِشْوَه، **اِشْوَه گِر** = عشوہ، ناز، کرشمہ، عشوہ گِر، ناز گِر، کرشمہ گِر.
اَشْرَتَاو، **اَشْرَنر**، **اَشْرَنرچ** = تہمت زدن، خجالت دادن.
اَشْرِيچ = تہمت زن، نیش زن، جنگ انداز.
اَبِييُنِج، **اَبِييُونِج**، **اَبِييَب نُونِج** = پریروزہ.
اِصْلَاح = اصلاح.
اِصْلَه = ۱- ریشہ، ۲- رأس (نہال، درخت).
اُصُول = اصول، میتود؛ چڈوم ~ تے تہ درس ڈھڈے؟ = با کدام میتود درس میدہی؟ م. وسول.
اِطَاعَت = اطاعت.
اَطْرَاف = اطراف.
اِظْهَار = اظہار.
اِعْضَا = اعضا.
اِعْلَاج = عالی.
اِغْرِد = ہیاہو، کارها.
اِغْدَاو = فریاد، نالہ (از خر).
اَعْمَا = اغما، بیهوشی.
اَعْنَج = سروصدا (درجریان بازی های کودکان).
اَفْبُوسَت = آبسه (ورم عفونی).
اَفْدَر بَادُوم = قصر.
اَفْزَار، **اَبْزَار** = ابزار، اسباب.
اَفْسُوس = افسوس.
اَفْسُون = افسون، حیلہ، نیرنگ.
اَفْبَنُون = پرندہ ہفت رنگ؛ ماہی خورکها گروہی از پرندگان رنگین پر و با جثہ کوچک تا متوسط ہستند کہ در سہ تیرہ در راستہ سبز قباسانان قرار گرفتہاند. آنہا در سراسر جہان پراکنده ہستند ولی بیشتر آنہا در بر قدیم بہ سر می برند. اعضای سہ گانہ های این گروہ عبارتند از تیرہ های ماہی خورکهای رودخانہای، ماہی خورکهای درختی، و ماہی خورکهای آبی. اینہا تشکیل دہندہ زیر راستہ ماہی خورکیان ہستند. نزدیک بہ ۹۰ گونه در این گروہ قرار دارند. این پرندگان ہمگی دارای سرہای بزرگ، نوکهای بلند و

تیز و مخروط شکل، پاهای کوتاه، و دمهای ریش ریش هستند. بیشتر آنها دارای رنگ آمیزی های روشن بر پره های خود هستند و فرق کمی میان دو جنس وجود دارد. وب.
اَفْضَال = قوت، توان، امکانات.
اَفْغُون، **اَوغُون** = افغان.
اَفْغُونِستُون، **اَوغُونِستُون** = افغانستان.
اَفْقُون اللہ = عذر و معذرت کردن، متقاعد کردن.
اَفْگَک: **اَفْگَک** و **پنداو** = گره: گره انداختن (گره ریسمان که به آسانی باز میشود).
اَفْکنہ = کار و زحمت زیاد.
اِفْلَاس = چتلی.
اِفْلَاق = پای لچ، بدون جراب (پوشیدن موزه بدون جراب..).
اِفْلَک - لاغر.
اَفْلَقَہ = کشادہ (انگشتر کلان در انگشت).
اَفْونَت = چست و چلاک، زرنگ.
اَفْیا، **اَبْشکار** = آشکار؛ هر چیز لوفداو ارد خہ فُڈ، وے لوفداو = هر چیزیکہ برای گفتن آشکار باشد.
اَفْیون = افیون، تریاک.
اَفْڈ، **ووقد** = ہفت (۷)؛ **اَفْڈم**، **ووقڈم** = ہفتم.
اَفْرہ = ابرہ (بخش بیرونی لباس).
اَفْبِشْخ = مشت علف.
اَفْلِيز = جدار کوزہ.
اَفْبِن = بخاطر، برای.
اَفْسَقَال = افسقال.
اَفْمَنڈ = حتمن، باید.
اَفْمَنڈٹ = حتمن، باید.
اگہ = برادر.
اگہ، **اگر** = اگر.
اگھنتاو = تپیدن، چُمبیدن، پوشاندن.
اگُون = یگان.
اَل امُون = بگذار آرامی (صلح) باشد.
اِلَاج = ایلاج، چارہ.
اَلتای ح. **گرگ سگ**؛ **گرگاس** یا **گرگی حیوان** دورگہ ای ست کہ از جفت گیری سگ و گرگ پدید می آید. از آنجا کہ سگ اهلی (Canis lupus familiaris) از گرگ

خاکستری (*Canis lupus*) به شمار می‌رود پس می‌توان گرگی را نژادی از سگ نیز به شمار آورد. با توجه به اینکه نسل تمامی سگ‌ها به زیرگونه‌هایی از گرگ می‌رسد، گرگی، سگی است که خون گرگ را از ۵ جد نزدیک خود به ارث برده باشد. نام‌های فارسی دیگر این جانور «گرگ سگ» و «سگ‌گرگ» است. بیشترین جمعیت گرگی‌ها در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند. شمار گرگی‌ها در این کشور در سال ۱۹۹۸ حدود ۳۰۰ هزار برآورد شده که برخی منابع آن را تا ۵۰۰ هزار بالا می‌برند. برای تولید گرگی معمولاً گرگ خاکستری را با سگی از نژادهای گرگ‌مانند (مثل ژرمن شپرد یا سبیرین هاسکی یا مالاموت آلاسکایی) جفت می‌کنند. از آن‌جا که ساختار ژنی گرگی ترکیبی از آن سگ و آن گرگ است، ویژگی‌های جسمی و رفتاری‌اش ممکن است به هر یک از آن‌ها شبیه شود و چندان قابل پیش‌بینی نیست. وپ.

آل گند: آل گند چیداو=بب. آل جایگه.

آل جایگه= دایره حلال (در بزکشی)؛ آل گند چیداو=به دایره حلال انداختن؛ پهلون منگری، گجے اس بیرق نرجمت خو دذے وے آل گند چود= پهلوان منگری بز را از بیرق گذشتاند و بعدن آنرا به دایره حلال انداخت.

آلغارودک= کورکور (نوعی از عقاب) نام گروهی از پرندگان شکاری متوسط جثه از تیره قوشیان (شکاریان زردچشم) است. کورکورها با بال‌های دراز و زاویه‌دار و دم دوشاخه از دیگر شکاریان متمایز هستند. نر و ماده آن‌ها هم‌شکلند. روی درختان آشیانه می‌سازند و بیشتر از لاشه حیوانات تغذیه می‌کنند. کورکورها در طبقه‌بندی زیستی در دو زیرخانواده *Elaninae* و *Milvinae* قرار می‌گیرند و چند پرنده از زیرخانواده *Perninae* هم کورکور نامیده می‌شوند. کورکور سیاه از شناخته‌شده‌ترین انواع آنهاست و کورکور حنایی و کورکور بال‌سیاه هم دو گونه دیگر بومی ایران هستند. کورکور نام یکی از طوایف ایل زراسوند بختیاری می‌باشد که

در شهرستان ایذه منطقه تخت کاشان دینارون گردپینه عباس آباد روپینه ساکن هستند و به زبان لری بختیاری صحبت میکنند. وپ.

آلغاو= یکجا کردن گاو های دو خانه برای کار.

آلغجال= آلو.

آلفت: آلفت چیداو= خوی کردن، وفا کردن؛ به ~ با وفا.

آلات= سرو صدای بلند.

آلاز، الاز= پرش، خیزش.

آلم قجر= نامرتب، بی نظم.

آله پله= گنج کردن.

آلهف، پلهف= بعضی، قدری، کمی.

آلوچه= آلوچه (نام علمی: *Prunus*)

cerasifera) مترادف (نام علمی: *Prunus*)

divaricata) میوه ایست از خانواده آلوها که

بومی اروپا و آسیا می‌باشد. گونه‌های وحشی آن

دارای شاخه‌های بلند و درخت‌های کوچک هستند

که بلندی آنها به ۶ تا ۱۵ متر می‌رسد. درخت

آلوچه خزان پذیر است. طول برگ‌های درخت

آلوچه به ۴ تا ۶ سانتیمتر می‌رسد. این درخت

یکی از نخستین درخت‌هایی است که در فصل

بهار در اروپا و خاورمیانه شکوفه می‌دهد. آغاز

شکوفایی این درخت در ایران تقریباً اوائل اسفند

ماه است. شکوفه‌های این درخت سفیدرنگ و

پنج پر هستند که قطر آنها حداکثر به ۲ سانتیمتر

می‌رسد. میوه این درخت، آلوچه، دارای هسته

است و قطر میوه به ۲ تا ۳ سانتیمتر می‌رسد و

رنگ آن زرد یا قرمز است و خوراکی می‌باشد.

میوه درخت آلوچه در ایران در اواخر خرداد ماه

کاملاً رسیده می‌شود. درخت آلوچه به صورت

وحشی بسیار دیده می‌شود. برخی از انواع این

درخت دارای میوه‌های شیرین و برخی دیگر

دارای میوه‌های ترش هستند. درخت آلوچه

درخت تزئینی پرطرفداری برای باغهاست و از

میوه آن در اروپا برای درست کردن مربا

بهربرداری می‌شود. در ایران این میوه کمتر به

صورت خام و فرآوری نشده مصرف می‌شود،

بلکه انواع ترش آن را له و خشک کرده و به

صورت فراورده‌های غذایی ترش مزه به بازار عرضه می‌کنند. وپ.
ألون=تکه سرخ رنگ تیره.
آلیاک= پنیر.

اماچک= سوم یا سومه، ایدرا، هوم برای نصور هم استفاده میشود. (ایدرا یا ایدرا سینیکا به لاتین: Ephedra sinica نام گیاهی است که کاربرد امروزیش بیشتر در طب سنتی چین است. این گیاه وابسته به سرده ریش بز است. احتمال می‌رود که این گیاه همان هوم مورد استفاده در آیین‌های دینی هندوایرانیان بوده باشد. از دید زبان‌شناسی هم احتمال قوی می‌رود که این ایدرا همان هوم باستانی باشد، زیرا در برخی زبان‌های ایرانی هنوز بدین گیاه هوم یا چیزی نزدیک بدان می‌گویند و زبان‌های هندی ناحیه نورستان ایدرا را سوم یا سومه می‌خوانند. وپ.)

اماچ= نوع دلده، اماچ؛ اماچ پختاو = اماچ پختن.

امباج= بجایی چیزی، کسی.

امباز، انباز= شریکی، یکجا کار کردن بالای زمین.

امبر= انبور(وسیله نجاری).

امببشخ، انببشخ= ارچه، ارس یا اُرس یا سرو کوهی(نام علمی: Juniperus) سرده‌ایست از رده نازویان تیره سرویان که دربردارنده بیش از ۵۰ گونه متفاوت است و در سرتاسر نیمکره شمالی از شمالگان تا جنگل‌های بارانی آفریقا و از آمریکای شمالی و مرکزی تا خاورمیانه و شمال هیمالیا در ارتفاعات گوناگون رویش دارد. ۵ گونه آن در سه دیسه درختی و درختچه‌ای و خزنده در ایران یافت می‌شود. وپ.

امبون= واحد اندازه گیری وزن برای گندم تقریباً ۸۰ کیلو گرام .

امچه= ح. نوع پرنده، سار سینه شرابی.

امروت، امروود= گلابی (فارسی شرقی: ناک که در گذشته به آن امروود، ارمود، نیز گفته می‌شد) درختی است گلدار از رده دولپه‌ای‌ها، از خانواده گلسرخیان و از زیر خانواده مالیده (Maloideae) می‌باشد. چهار نوع گلابی، بارلت، دانجو (D'Anjou)، فورل و بارلت سرخ

در این جنس حدود ۸۰۰ گونه وجود دارد که بعضی از گونه‌های معروف شامل communis, persica, pyrifolia, syriaca و ussuriensis وجود دارد. گلابی معمولی یا گلابی عماد از گونه communis می‌باشد که میوه‌های آبدار با دانه‌های سنگی دارد و اغلب شکل کشیده دارد. اما انواع دیگری از گلابی وجود دارند که به گلابی آسیایی معروف است که شکل آن‌ها شبیه سیب است. در منابع آلمانی منشأ گلابی را درکوه‌های البرز ذکر کرده‌اند. انواع مختلف گونه وحشی آن در جنگل‌های گیلان و مازندران وجود دارد که در زبان گیلکی و تالشی به خوج خج و سنگ خوج و در زبان مازندرانی به (تلکا) سیتکا معروف‌اند. وپ.
امک= کاکا.

اموٹ= زمین حاصل خیز.

امون- ایمان.

امبذچن= با اعتماد، با احترام.

امبذ= امید.

امبذوار= امیدوار.

انار= ۱- درخت انار؛ ۲- اسم خاص(مث.)، اناربیگم، نارگل، گل انار، اناره.

انارن= از چوب انار.

اناق= هموار، راست.

انبار تپون= عید در آخر روز آرد کردن غلجات بعد از خرمن کوبی.

انبار= انبار، جای انباشتن غله یا چیز دیگر.

انبارے= انباری، آردیکه از یکسال به سال دیگر می‌ماند.

انبار پید= آرد کردن انبار، آرد کردن غلجات بعد خرمن کوبی.

انبون= بزباله و گوساله بزبان پهلوی.

انبون-انبون= صدا، راندن ماهی بطرف تور ماهی گیری.

انجهن= تناب برای کش کردن بیل.

انجوم ۱= انجام.

انجوم ۲= اسباب؛ کار ~ = اسباب کار.

انجیر= ب. انجیر(نام علمی: Ficus carica).

انجیقاو= گرفتن.

انخوم = بره یکساله.

انخو = بره یکساله.
انخو، اندخو = چاه خورد در قسمت دیکدان
خانه برای انبار غلجات؛ انخو، خلوک چاه چید
کنج اند لپ دے کخار تیر چهنبن خو، کزه گبست
قته ارم کنبن گور، دذ وے غنف شربنسک قته
رمورخبن = "انخو" چاه خورد، گوشه یے از
دیکدان خانه را چقور می کنند، کوزه ی پر از
غله را در آنجا میگزاردند و سرش را با گل بسته
میکند.

انخو = کوزه برای نگهداری چارمغز، زردآلو
خشک.

انخو = خیاط.

انخو = دوختن.

انداقه = آندافه چ. = مالیدن گل یا گچ در بام یا
دیوال.

اندک = اندک.

اندوم = اندام؛ قهد ات اندوم = قد و اندام.

اندپنه ۱ = اندیشه، گمان.

اندپنه ۲ = ترس.

اندیدوا = برخاستن، خیستن.

انفختاو = نرم شدن.

انگختاو = گیر ماندن، بند ماندن.

انگرپز = انگلیس.

انگرپز = انگلیسی.

انگبنت موک = انگشتانه.

انگبنت = انگشت.

انگور، انگورذ = انگور.

اواز دهنیج = رای دهنده.

اواز دند = رای دادن.

اواز = آواز.

اوستا = اوستا (کتاب مقدس زرتشتیان).

اوغون (ج. اوغونبن)، اوغون = افغان (ج.
افغانها).

اوغونستون، اوغونستون = افغانستان.

اوقات = اوقات، زمان.

اول = اول.

اولهق = سرگردان.

اوپچ خبپه = دله از آرد گندم، ارزن، باقلا و
قروت.

اوپچ = مداخله گر.

اوپزاون = اویزان کردن.

اوپزون = اویزان.

اه-بچین، اه-چین، اه-بچا = ۱-شکل خطاب به
کسی؛ بچه ها، ای شما، بشنوید؛ اه-بچین، تمه
نهن کچه؟ بچه ها، مادر تان کجا است؟؛ اه-
بچین، مو دُست-ارد آنجبت! = ای شما از دستم
بگیرید؛ اه-بچین، وُز اُم غل سبیر = بچه ها من
هنوز سیر استم؛ اه-بچین، نُر ته بارون دپد =
بشنوید، امروز باران میبارد. م. اه-رادهر؛ ۲-
ای، خدایا، خدای من؛ اه-چین، یم عجب بی زبب!
خدایا! او چقدر بی زبب است؛ اه-بچا خو، مهذ
غهبین-پن غل نه-سیخ! = یا خدا، این دختران
هنوز نرفتند. م. اه-له، اه-لا، اه-را، بی-لا، بی-را،
بی-راد، او-را.

اه-را = اه برادر، رفیق؛ اه-را = برادرها، رفیق
ها.

اه-رادهر = برادرها، رفیقان.

اهرز = امید، منتظر ماندن.

اوف = بخشش (گناه).

ایاس = سرد.

ایال = عجله.

ایوغے = ستون فقرات بین بیلک شانه.

ایوم = ایام، عید.

ایوم = جشن.

ایومبچ = عیدانه.

آب خونه = آب خانه، ساحه زیر آسیاب.

آب دون = آب دان، جائیکه آب جمع میکنند یا
جمع میشود (در قول، کوزه، چاه).

آب دپف = بی حد آبیاری زمین که خساره می
رساند؛ ~ مو ژندم یاد = آبیاری زیاد به قسمتی
از گندم خساره رساند. م. آب سوز.

آب دُست (دست بپله) = دستکش.

آب بنین، آپ بنین = (تاجیکی: آب + شین) جای
آبرو در پایگه خانه.

آب غلت = آب رو، بام.

آب گردپن = غریب، مسافر، بی وطن، مردم اند
دسگه باور اده ~ آدم ته جهلد موی سفید سؤد =
من به این باور استند که غریب زود موی سفید
میشود.

آب گردپن = غریبی، مسافری، بی وطنی.

شکست نمیخورد، چُنس اند غله ~ = خروس
 سیخک کلان دارد.
 آزمایش = آزمایش.
 آزمود = آزمود.
 آسایش = آسایش.
 آسایشی = آسایشی.
 آستون = آستان، مزار.

آسمون چخیک، آسمون چخیک = شفیره یا
 کرمینه یا لارو به نوزاد جانورانی که دگر دیسی
 کامل دارند (مانند حشرات و دوزیستان) گفته
 می شود. شکل آن هیچ شباهتی به حشره بالغ
 نداشته و از نظر دگر دیسی تغییرات فیزیولوژیکی
 و ریخت شناسی قابل توجهی را متحمل می شود.
 در شفیره معمولاً سه قسمت سر، سینه و شکم
 مشخص است. از نظر محیط زندگی و رژیم
 غذایی لاروها فوق العاده متنوع هستند. حشرات
 در مرحله کرمی دارای قدرت تغذیه و تخریب
 فراوان هستند. لاروهای نوزاد که از تخم خارج
 می شوند اغلب بلافاصله شروع به تغذیه می کنند
 ولی گاهی تا مدتی از تغذیه خودداری می کنند.
 لارو حشرات هنگام تغذیه رشد و نمو کرده،
 از دیاد حجم پیدا می کنند و سپس پوست اندازی
 می دهند. فاصله میان دو پوست اندازی را یک
 سن (Instar) لاروی می گویند. تعداد دفعات
 پوست اندازی در گونه های مختلف، متفاوت ولی
 برای یک گونه معمولاً ثابت است مگر در موارد
 استثنایی که تحت تأثیر گرما و رطوبت و سایر
 شرایط خارجی ممکن است تعداد آن متغیر
 باشد. از شاخص ترین حشرات در این باره
 می توان به خانواده های پروانه ها، سوسک ها و
 دوبالان (مگس ها) اشاره کرد. نوزاد حشرات
 بدون دگر دیسی را که از نظر شکل شبیه والدین
 بوده و تنها از نظر جثه کوچک ترند پوره (به
 انگلیسی: Nymph) می نامند مانند حشرات
 متعلق به خانواده ملخ ها و پ.

آسمون بنید = سنگ آسمانی، شهاب سنگ.
 آسمون = آسمان.
 آسون - آسان.
 آسونه - آسانی.
 آسپ داندجن = مریض؛ بدبخت.

آبک-سیفخ = مهره های سفید و شفاف.
 آبلاک، آبلاک چ. = لاغر کردن؛ اک-اد پناورے
 مو پُخے ~ چورج = آبیازی بچه مرا لاغر کرد.
 آبنوس = چوب ایکه زیاد در آب می ماند؛ دارگ
 بنخ اند آپ خه دے ربد، وے ته ~ لوفین =
 وقتیکه چوب در داخل آب زیاد بماند، آنرا
 "آبنوس" میگویند.

آپ-بنین = بب. آب بنین.
 آت = معلوم، نمایان.
 آتینک-گل = گل رعد و برق.
 آتینک = رعد و برق.
 آج = قد بلند، آدم دراز خه فبد، آج ته وے لوفین =
 آدم قد بلند را ~ میگویند.
 آخون = ملا، عالم دینی، معلم.
 آداب = آداب، رسم.
 آدم خار = آدم خور
 آدم = آدم.
 آدم-رهنگ = آدم مانند.
 آدمک = آدمک، آدم خورد.
 آدمگرے = آدمگری.
 آدینه = جمعه، روز جمعه.
 آرا، آرا دند = آرایش، تزئینات، دکوراسیون،
 آرایش ک. تزئین ک.، دکوراسیون ک.؛ ~ خو
 دند = آرایش کردن.
 آرایے = اوقات فراغت، وقت؛ یو ستراب سُن
 خو، ~ گهپ دند وے-ند نه فُده = او عجله کرد و
 وقت برای گپ زدن نداشت.
 آرشیف = آرشیف.

آرهم = آحرم (چوبی)؛ جک (فلزی)؛ وے ~ قه
 خو، مم ژیر زبن ام = آحرم را بیار و این سنگ
 را بلند کنیم، تو مگم ~ تے سبن ام، یس-اٹ تو
 نه-اندخے = ما باید با آحرم تو را بلند کنیم، اگر
 نی بلند نمی شوی.

آروم = آرام.
 آرومے = آرامی.
 آزاده پلنگ = یک نوع پلنگ.

آزخ = سیخک پای مرغ؛ یہ بشهد زریخ، ذو
 آزخ-پن وم اند، یہ ته آچٹ نه فرارد = آن گوگ
 بسیار خوب است او دو سیخک دارد و هیچ

آسپ = مریضی، غم، بدبختی؛ ~ وے-تے فریبت = بد بختی بالایش آمدہ۔
 آسپے، آسپے چ = ترس، وحشت، ترس دادن، وحشت دادن؛ وُز اُم ~ وے چود = من او را ترساندم، آسپے س = ترس خوردن، اس وے- بین دھڈ بچگلہ آسپے ست = از او بچہ ها می ترسیندند۔
 آسپمہ = پریشان، بی فکر، احمق۔
 آسیا ۱ = دندان ضخیم۔
 آسیا ۲ = آسیا (قارہ)۔
 آسیایے = آسیایی۔
 آش پُختن = واحد اندازه گیری وقت به اساس یکبار آش پختن؛ وھذبن یے ~ زور چور، یے یارٹ-پن اس یکدگر نہ داد = آنها یک آش پختن با ہم مسابقہ کردند، کسی برنده نہ شد۔
 آش خُرک، آش خازک = پیش بند برای اطفال در وقت غذا خوردن۔
 آش داد = لعنتی (ح)؛ پی مهرگ تو ساخت آش دادے رد! = لعنت و مرگ به تو!؛ ازودے ید وذج دے ژندم دوند خورج ادے؛ اچٹ نہ- رېذج، ~ دېف کست = از اینطرف گنجشگ آنقدر خورده کہ هیچ نمانده، لعنت و مرگ بر اینها!۔
 آش دادے = لعنتی (ح)۔
 آش = آش۔
 آش-افسونہ = انعام یا تحفہ یے برای خاطر گفتن افسانہ۔
 آش-بٹخ = آش بدون رشته۔
 آبت چ = آشتی ک۔
 آبت = آشتی، وھذبن اک- دس ~ همسایہ گون ادے = آنها آنقدر همسایہ های خوب استند
 آبتے، آبتے دھد = آشتی، آشتی د۔
 آبترف، آبترف دھد = خبر، گپ، خبرد، گپ رساندن؛ ~ دے داد، ید ته فهمت دے = برایش خبر رسید، او خبر دارد، مویے مس ~ داد = مرا نیز خبر کرد۔
 آبترفے = صدای خفیف، صدای پا؛ نَخچیرمو ~ پایے بُند خو، زُبد = آھو صدای پای مرانشید وپرید۔ م. پا، پای بُنرفہ۔
 آبتکار، آفتا = آشکار۔ م. آفتا۔
 آبتکارہ، آبتکارا = آشکارہ، آشکارا۔

آبنا، ج. آبناگون، آبناپین آبناخیل = آشنا، آشنا یان۔
 آبنادارے = آشنا داری۔
 آبناگے، آبناگے چ = دوستی، دوستی ک۔
 آفت ذاذجن = آفت زدہ، بلا زدہ، آسیب دیدہ۔
 آفت = آفت (مرض نباتی)؛ دھقونپن تہ کینت بېمارے (سُرخہ یت شگرک) آفت لوفپن = دھقانان ہم مرض نباتی (سُرخہ یت شگرک) را آفت میگویند۔
 آفت ۱ = آفت، بلا، آسیب۔
 آفتابہ = آفتابہ (برای دست شویی)۔
 آق، آق چیداو = آق، آق ک، از حق و حقوق محروم کردن؛ پات بناہ اس وے خو وزیرے ~ چود خو، ہیے وے چود = پادشاہ وزیرش را آق کرد و او بیرون کرد۔
 آق-سقال = بب. آسقال۔
 آلبالے، آلبالے = آلبالو (نام علمی: Prunus cerásus)۔
 آمرزہ = تیر خانہ متصل به دیوار، بخاطر محکم نگہ داشتن پوشش های چوبی بام؛ اتہ شچ تہ وستاد ذو گہ ~ وېدذ پس دیوالٹ = و حالا استا دو تیر دیگر به امتدار دیوار خانہ میگذارد۔
 آمین اللہ، آمین اللہ = آمین اللہ، سلام و علیک و احترام برای آب بازان؛ هر چھی پیناورے یاذد ات ~ خہ نہ لوفد، وے تہ جزایے ار بٹخ چاوپخ- کینپن = کسیکہ به آب بازی می آید و امین اللہ نگوید، او را جزایی به آب می اندازند۔
 آوارہ = آوارہ۔
 آوہنک = تیر کمکی یا دومی؛ مَاش پببنواز ارد ~ وېذ = برای بالکن ما یک تیر کمکی بی انداز؛ ووس دے پرک فُذ، دذ ~ وے رد وېذبن = وقتیکہ تیر برایک بود، در زیر آن یک تیر کمکی دیگر می اندازند۔
 آویزون = آویزان۔
 آونختہ گارے = پشتیبان، حمایہ؛ وېف اند ~ گہ نیست = آز آنها هیچکس حمایہ نمی کند۔
 آھک = آھک، چونہ۔
 آھن ربا = آھن ربا، مقناطیس؛ مغناطیس یا مگناتیسیم واژہای است کہ برای نشان دادن پاسخ میکروسکوپی مادہ به میدان مغناطیسی بکار

می‌رود؛ و فاز مغناطیسی ماده را نسبت به این پاسخ دسته‌بندی می‌نماید. برای نمونه شناخته‌شده‌ترین فاز مغناطیس فرومغناطیس است که در آن ماده میدان پایدار مغناطیسی را در خود ایجاد می‌کند. نیکل، کروم، آهن، گادولینیوم و آلیاژهایشان ازین دسته‌اند. البته همه مواد پاسخی در برابر میدان مغناطیسی از خود نشان می‌دهند. برخی مانند پارامغناطیس جذب میدان می‌شوند و برخی دیگر مانند دیامغناطیس از میدان رانده می‌شوند. برخی دیگر هم رفتارهای پیچیده‌تری دارند. اثر میدان بر برخی مواد قابل چشم‌پوشی است که آن‌ها را نامغناطیس می‌نامند. آلومینیوم، مس، آب و گازها ازین دسته‌اند. یک ماده می‌تواند چندین حالت مغناطیسی را دارا باشد زیرا دما، فشار و شدت میدان بر حالت مغناطیسی تأثیرگذار خواهد بود. وپ.

آیسته- آیسته، آسته- آسته = آهسته-آهسته.
آیسته، آسته= آهسته.
آیمه دار= بب. وایمه دار.
آیمه=بب. وایمه.